ساختمان قابلیت‌محورِ دلایل معرفتی

حمید وحید
پژوهشکدهٔ فلسفهٔ تحلیلی

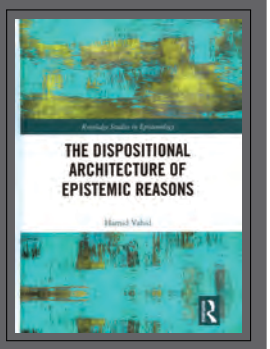

اخیراً کتاب

The Dispositional Architecture of Epistemic Reasons

تألیف دکتر حمید وحید، رئیس پژوهشکدهٔ فلسفهٔ تحلیلی، توسط انتشارات Routldege در سری Routledge Studies in Epistemology منتشر شده است. در این کتاب، مؤلف نظریه‌ای براساس مباحث فرا اخلاقی دربارهٔ دلایل و هنجارمندی ارائه کرده و سپس این نظریه را در مورد موضوعات متعددی از معرفت‌شناسی معاصر به کار برده است.

متن زیر، برگرفته از مقدمهٔ این کتاب، علاوه بر معرفی خودِ کتاب حاوی اطلاعات کلی مفیدی دربارهٔ مباحث مطرح‌شده در آن است.

دلیل داشتن: چارچوبی قابلیت‌محور

در این نوشته با ذکر مثالی تز اساسی کتاب را توضیح می‌دهم. در اینجا بر دو نکته تأکید خواهد شد. اول اینکه عقلانیت معرفتی (epistemic rationality) عبارت است از واکنش صحیح شخص به دلایلی که در اختیار دارد. دیگر اینکه شخص برای اینکه دلیلی در اختیار داشته باشد، نه تنها باید از آن دلیل آگاه باشد بلکه باید این ملاحظهٔ مربوطه را دلیل تلقی کند در جایی که، از قرار معلوم، در اختیار داشتن دلیلْ ساختمانی مبتنی بر قابلیت (dispositional architecture) دارد. با این دو ایده، مبانی چارچوبی به دست می‌آید که از طریق آن می‌توان به نحوهٔ ارتباط و تعاملِ مفاهیمی همچون دلایلِ در اختیار، توجیه گزاره‌ای (propositional justification)، توجیه باوری (doxastic justification) و رابطهٔ ابتناء (basing relation) با یکدیگر پی برد. در ادامه بر پیامدهای چنین چارچوبی برای شماری از مسائل معرفت‌شناسی و اخلاق تأکید خواهد شد.

تز اصلی این کتاب عمدتاً به شرایطی مربوط است که مطابق با آنها دلایل معرفتی توجیهی را برای باورها فراهم می‌کنند، اما این تز انگیزه‌اش را از ملاحظاتی می‌گیرد که در حال حاضر در کانون توجه نوشته‌های فرااخلاقی دربارهٔ دلایل و هنجارمندی (normativity) قرار دارند. وقتی دربارهٔ اتخاذ نگرشی یا انجام دادن عملی تأمل می‌کنیم، معمولاً انتخاب‌های ما در پرتو دلایلی که در اختیار داریم صورت می‌گیرند. چنین دلایلی قرار است به این اعمال و نگرش‌ها (از جمله عواطف) جهت دهند و تبیین و توجیه‌شان کنند. فیلسوفان برای تمایز نهادن میان نحوه‌های گوناگون تأثیر دلایل بر اعمال یا نگرش‌های ما انواع مختلف دلایل را از یکدیگر تفکیک می‌کنند: دلایل هنجاری، انگیزه‌بخش و تبیینی. دلایل هنجاری ملاحظاتی‌اند که انجام دادن عمل خاص یا اتخاذ نگرش خاصی را توجیه و توصیه می‌کنند. بسیاری مواقع، این دلایل در مقابل دلایل انگیزه‌بخش (motivating reasons) قرار می‌گیرند: دلایلی که عامل در پرتو آنها یا به خاطر آنها دست به عملی می‌زند یا نگرش خاصی پیدا می‌کند و این دلایل، از این طریق، کار عامل را تبیین می‌کنند.

ادعا شده است که دلایل هنجاری از واقعیت‌ها یا اوضاع امور تشکیل می‌شوند. برای مثال، ممکن است بگوییم این واقعیت که هوای داخل اتاق سرد است دلیل خوبی برای بستن پنجره است. اما همین ملاحظه عیناً ممکن است عامل را به بستن پنجره برانگیزاند و هدایت کند. در این قبیل موارد (خوب)، کاشف به عمل می‌آید که دلایل هنجاری و انگیزه‌بخش با هم رابطهٔ این همانی دارند و گفته می‌شود عامل براساس دلیل خوبی عمل کرده است. برخی از فیلسوفان به همین دلیل منکر تفاوت میان دلایل هنجاری و انگیزه‌بخش شده‌اند؛ یعنی تفاوت میان دلایلی که به لحاظ عینی خوب‌اند و دلایلی که موجب انگیزهٔ عامل می‌شوند. به نظر آنها، ملاحظات واحدی می‌توانند هر دو نقش را ایفا کنند.

این موضوع که دلایل هنجاری چگونه بر عقلانی بودن اعمال و باورها تأثیر می‌گذارند، مخصوصاً در کنار این تز که عقلانیت ما را ملزم می‌کند به اینکه واکنش صحیحی به دلایل‌مان نشان دهیم، محل اختلاف میان فلاسفه است. براساس شاهدگرایی (evidentialism) دربارهٔ توجیه معرفتی یا عقلانیت، می‌گوییم باوری موجه است مادام که با شواهد شخص تناسب داشته باشد. اما چنین شواهدی زیرمجموعهٔ دلایل شخص‌اند؛ یعنی دلایلی که او در اختیار دارد. اما در اختیار داشتن دلیل یعنی چه؟ اگر در مورد چند مثال و برخی ملاحظات نظری تأمل کنیم، معلوم می‌شود در اختیار داشتنِ دلیل فقط به برآوردن شرایطی معرفتی که شخص را به آگاهی از دلایلش ملزم می‌کنند مربوط نمی‌شود؛ چنین شرایطی او را به دلیل «تلقی کردن» این دلایل هم ملزم می‌کنند. برای روشن شدن این موضوع، کافی است مواردی را در نظر آوریم که در آنها عامل بی هیچ تقصیری از دلایل هنجاری عینی مربوط به اینکه باید یا نباید عملی را انجام دهد یا باوری را داشته باشد آگاه نیست. این مثال را در نظر بگیرید که عاملی به اسم اسمیت در حال نوشیدن آب از چشمه است، اما بی‌آنکه بداند، آن آب حاوی اشریشیا کُلی است. این موضوع دلیل خوبی است از برای آنکه اسمیت آن آب را ننوشد یا باور پیدا کند به اینکه آن آب سالم نیست، اما با این حال اگر آن را بنوشد، کار معقولی کرده است. این مثال نشان می‌دهد دلایل عینی‌ای که در واقع موجودند و دلایل عینی‌ای که ما موجودشان می‌دانیم ممکن است با هم فرق داشته باشند. از این گذشته، به نظر می‌رسد عقلانیت صرفاً مستلزم آن است که به دومین نوع از دلایل واکنش نشان دهیم ــ یعنی دلایل منظری (یا «ظاهری») که ممکن است با دلایل عینی مربوطه تطابق داشته باشند یا نداشته باشند. این نکته ظاهراً نشان می‌دهد دلایلی که اعمال یا نگرش‌ها را توجیه می‌کنند دلایلی‌اند که در اختیار عامل قرار دارند؛ یعنی دلایلی که در حیطهٔ دانسته‌های او قرار دارند و از همین روست که می‌توان گفت این دلایل او را هدایت می‌کنند.

اما در اختیار داشتن دلیل به معنیِ چیست؟ به بیانی ملموس‌تر، هدف ما این است که ببینیم در اختیار داشتن دلیلی (r) برای داشتن یک باور یا انجام دادن یک عمل یعنی چه. چنان‌که هم‌اکنون ملاحظه کردیم، یکی از شرط‌های واضح و اولیهٔ در اختیار داشتنِ r این است که از نظر شناختی در دسترس یا در اختیار شخص باشد. می‌توان این قید (معرفتی) را یا به صورت هنجاری فهمید، یعنی در کار بودن باوری موجه، یا به صورت غیرهنجاری، یعنی در کار بودن حالتی نمودی (presentational) مثل «به نظر رسیدن» و تجربه یا حالتی صرفاً باورمحورانه، مثل خود باور. اما عجالتاً می‌توانیم در مورد این موضوع که کدام یک از این حالات دسترسی شخص را به دلیلش (r) نشان می‌دهند بی‌طرف بمانیم و صرفاً دسترسی شناختی شخص را به دلیل لازم بدانیم، آن هم به این معنای حداقلی که چنین به نظرش برسد که r برقرار است.

اما پرواضح است که صرفِ در دسترس بودن دلایل برای در اختیار داشتن آنها کافی نیست، چنان‌که با شکل تغییریافتهٔ زیر از همان مثال آب روشن می‌شود. در این مثال، اسمیت می‌داند که این آب حاوی اشریشیا کُلی است، اما این باور معقول را هم دارد که اشریشیا کُلی بی‌ضرر است. باز هم با توجه به حالات ذهنی او، باورش را به اینکه نوشیدن این آب بی‌خطر است نمی‌توان نامعقول دانست. اگر هم به نوشیدن آب مبادرت بورزد، نباید او را مقصر قلمداد کرد. پس با اینکه او می‌داند که (r) <آب حاوی اشریشیا کُلی است>، همچنان r را به‌مثابهٔ دلیلی برای باور به اینکه نوشیدن این آب خطرناک است در اختیار ندارد. r همچنان نمی‌تواند بر شأن عقلانی باور اسمیت دربارهٔ بی‌خطر بودن آب اثر بگذارد. برای اینکه کارهای اسمیت با چنین ملاحظاتی جهت یابند یا هدایت شوند، او علاوه بر آگاهی از دلایل باید کار دیگری هم بکند. معمولاً این‌طور تصور می‌شود که آنچه در اینجا مفقود است این است که اسمیت r را دلیلی برای باور به اینکه نوشیدن این آب خطرناک است «تلقی نمی‌کند» یا «در نظر نمی‌گیرد». تنها در این صورت می‌توانیم بگوییم دلایل شخص هدایتگر اویند. او باید آنها را دلایلی (هنجاری) در نظر بگیرد یا «ببیند» که مایهٔ رجحان شیوهٔ عمل خاصی می‌شوند. وقتی چنین اتفاقی می‌افتد، می‌گوییم عامل این ملاحظات را دلیل «تلقی می‌کند» یا، به بیان دیگر، در «وضعیت تلقی‌گری» نسبت به این ملاحظات و عمل مورد نظر قرار دارد. در این صورت چنین نتیجه می‌شود که برای در اختیار داشتنِ r به‌منزلهٔ دلیلی معرفتی برای p، r گذشته از اینکه باید در دسترس شخص قرار داشته باشد، شخص باید آن را دلیلی برای p هم تلقی کند. پس کاری که ابتدا باید انجام دهیم ارائهٔ تبیینی از این است که این قید تلقی‌گری عبارت از چیست.

براساس یک پاسخ ساده، لازمهٔ تلقی‌گری این است که عامل باور داشته باشد به اینکه r دلیلِ عمل ϕ است. اما این پاسخ با اتهام عقلانی‌سازی مفرط (over-intellectualization) روبه‌روست، زیرا بسیاری از عامل‌ها، از جمله کودکان خردسال و بزرگسالان فاقد بلوغ فکری، می‌توانند واکنش‌های معقولی به دلایل نشان دهند، با اینکه مفهوم دلیل را در اختیار ندارند. یک راه برای فائق آمدن بر این مشکل از قرار زیر است. دو شخص را در نظر بگیرید: S1 و S2. S1 ــــ و نه S2 ــــ این معرفت یا اطلاعات را دارد که اشریشیا کُلی در آب دلیلی برای ننوشیدن آب است. پس فقط S1 است که این اطلاعات را دارد که وجود اشریشیا کُلی در آب تأثیری ایجابی بر خطرناک یا بی‌خطر بودن نوشیدن این آب می‌گذارد. روشن است که این اطلاعات به S1 برتری معرفتی بالقوه‌ای نسبت به S2 می‌دهد؛ یعنی قوهٔ در اختیار داشتن r به‌مثابهٔ دلیل یا شاهدی برای ننوشیدن آب یا باور نداشتن به اینکه این آب بی‌خطر است در صورت آگاهی از آلودگی آن به اشریشیا کُلی. این تفاوت بالقوه (و در عین حال، حقیقی) در صورتی (البته با پیامدها و عواقب جسمانی شدید) خودش را نشان می‌دهد که هم S1 و S2 متوجه شوند آبی که قرار است آن را بنوشند حاوی اشریشیا کُلی است. از این دو، فقط S1، r را به‌مثابهٔ دلیلی برای خودداری از نوشیدن آن آب یا باور کردن به بی‌خطری آن در اختیار دارد.

تفاوت معرفتی میان S1 و S2 را به این صورت هم می‌توان توصیف کرد که بگوییم S1، به واسطهٔ تلقی r به‌مثابهٔ دلیلی برای عمل ϕ، واجد قابلیتی می‌شود که S2 واجدش نیست؛ یعنی قابلیتِ در اختیار داشتن r به‌مثابهٔ دلیلی برای عمل ϕ. این ویژگی قابلیتی در صورتی، آن هم با پیامدهایی شدید، نمود می‌یابد که هم S1 و هم S2 از درستیِ r خبر داشته باشند. این خیلی شبیه این است که مثلاً بگوییم یک حبّه قند ویژگی قابلیتیِ حل‌پذیری در آب را به واسطهٔ ساختار مولکولی‌اش دارد، در حالی که مثلاً یک تکه کاغذ به دلیل فقدان چنین ساختاری این ویژگی را ندارد. نکتهٔ مهم دربارهٔ این تصور از «تلقی‌گری» این است که می‌توانیم ملاحظه‌ای را H تلقی کنیم بی‌آنکه مفهومِ H را داشته باشیم یا آن را به صورت H بازنمایی کنیم. البته، اگر عامل از پیچیدگی فکری کافی برخوردار باشد، در جایگاهی قرار خواهد داشت که متوجه شود r به چه ترتیبی بر عمل ϕ تأثیر ایجابی می‌گذارد.

البته می‌توانیم با فاصله گرفتن از این ملاحظات، صرفاً بگوییم که عامل، با برآوردن قید تلقی‌گری، در «وضعیت تلقی‌گری» قرار خواهد داشت. اما برخلاف سایر دیدگاه‌ها دربارهٔ قید تلقی‌گری، تبیینی که در اینجا ارائه می‌شود برآورده شدن این قید را در نسبت با دلیل r و عمل ϕ در نظر می‌گیرد تا در اختیار داشتن r توسط عامل به‌منزلهٔ دلیلی برای عمل ϕ به حالتی دلالت کند که عامل از در دسترس داشتنِ r بدان منتقل می‌شود. آنچه در تبیین ما اساسی است این است که این انتقالْ ساختاری قابلیت‌محورانه دارد. قرار داشتن در حالتی تلقی‌گرانه نسبت به r و یک عمل (عمل ϕ) را نباید با یک قابلیت این‌همان دانست، بلکه مبنای قابلیتی در درون شخص است؛ یعنی قابلیتِ در اختیار داشتن r به‌مثابهٔ دلیلی برای عمل ϕ در واکنش به r (دسترس‌پذیر)، درست همان‌طور که ساختار مولکولی شیشه مبنای قابلیت شکستن آن در واکنش به ضربه است. به تعبیر صوری‌تر، وضعیت تلقیِ r به‌مثابهٔ دلیلی برای ϕ مبنای مطلقِ (categorical) قابلیت عامل برای در اختیار داشتن r به‌مثابهٔ دلیلی برای عمل ϕ در واکنش به r (دسترس‌پذیر) است.

از آنجا که معمولاً قابلیت‌ها را در قالب بروزات رایج‌شان در واکنش به شرایط آزمایشی یا تحریکی مناسب می‌فهمیم، می‌توانیم در اختیار داشتن دلیل را توسط عاملْ بروز و ظهور قابلیت عامل (مبتنی بر قرار داشتن او در وضعیت تلقی‌گری) در واکنش به دلیل هنجاری (در دسترس) r بدانیم. وانگهی، وقتی عامل براساس همین دلیل (در اختیار) عمل می‌کند، این دلیل تبیینی از عمل او به دست می‌دهد و، اگر دلیل خوبی باشد، عمل او را توجیه نیز خواهد کرد. مثل همهٔ قابلیت‌ها، ممکن است کسی قابلیتِ در اختیار داشتنِ r را به‌مثابهٔ دلیلی برای عمل ϕ داشته باشد، بی‌آنکه هیچ وقت آن را بروز دهد. اما وقتی r در دسترس عامل قرار می‌گیرد و در نقش محرک عمل می‌کند، آنگاه به بروز آن قابلیت منجر خواهد شد مگر اینکه عوامل اخلالگر مربوط در کار باشند.

خلاصه اینکه فقط دلایلِ در اختیار می‌توانند باورها یا اعمال را توجیه کنند. اما شخص برای اینکه دلیلی (r) را برای عمل ϕ در اختیار داشته باشد، گذشته از اینکه باید از r آگاه باشد، باید r را دلیل عمل ϕ هم تلقی کند. چنان‌که دیدیم، در اختیار داشتن دلیل ساختاری قابلیتی دارد که در آن، آگاهی شخص از r به‌منزلهٔ محرک آن ایفای نقش می‌کند و در اختیار داشتنِ r به‌مثابهٔ دلیل عبارت از بروز قابلیتی است که بر قرار داشتن شخص در وضعیت تلقی‌گرانهٔ مربوط مبتنی است. پس با تمرکز بر دلایلِ باور، می‌توانیم بگوییم شخصْ r را به‌مثابهٔ دلیلی برای باور داشتن به اینکه p به واسطهٔ قرار داشتن در وضعیت تلقی‌گرانهٔ خاصی هنگام دسترسی‌اش به r در اختیار دارد. پس طبق دیدگاه ما، در اختیار داشتن دلیل به صورت بروز قابلیتی معرفتی فهمیده می‌شود؛ قابلیتی مبتنی بر وضعیت تلقی‌گری هنگامی که دلیل مورد نظر در دسترس شخص قرار می‌گیرد.

چنان‌که کاشف به عمل می‌آید، این دیدگاه به حل و فصل چند موضوع مهم در معرفت‌شناسی و فرااخلاق کمک می‌کند. در وهلهٔ اول، این دیدگاه چارچوبی یکپارچه به‌دست می‌دهد که در آن، می‌توان دید

مفاهیمی همچون در اختیار داشتن دلیل، توجیه گزاره‌ای، توجیه باوری و رابطهٔ ابتناء چه نوع ارتباط و تعاملی با یکدیگر دارند. این دیدگاه بر چند تحلیل نسبتاً مقبول و غیرخلق‌الساعه (ad hoc) از توجیه گزاره‌ای و باوری و رابطهٔ ابتناء نیز مشتمل است. علاوه بر این، تبیینی بنیادی از ساختار نقض معرفتی (epistemic defeat) به دست می‌دهد و نشان می‌دهد این ساختار چگونه می‌تواند به نحوی طبیعی پدیدهٔ نقضِ مرتبه‌بالاتر را هم دربربگیرد. به‌علاوه، وقتی این چارچوب بر دلایل ادراکی (تجربهٔ ادراکی) منطبق می‌شود، نتیجهٔ بسیار چشمگیری دارد. آن‌طور که معلوم می‌شود، این چارچوب می‌تواند مبنایی برای قضاوت میان نظریه‌های برون‌گرایانه و درون‌گرایانه دربارهٔ توجیه ادراکی به دست دهد؛ می‌تواند مؤیدی اصولی برای شهودهای درون‌گرایانه دربارهٔ توجیه معرفتی باشد، شهودهایی که در مثال‌های مربوط به جهان اهریمنی و سناریوهای غیب‌گو برجسته شده‌اند. همچنین این چارچوب می‌تواند نشان دهد چرا پدیدهٔ نفوذ شناختی (cognitive penetration) هیچ تهدیدی متوجه تبیین‌های درون‌گرایانه‌ای مثل جزم‌گرایی (dogmatism) نمی‌کند. نکتهٔ آخر هم اینکه این چارچوب، در مورد تبیین‌های درون‌گرایانه، مبنایی برای داوری میان جزم‌گرایی و محافظه‌کاری (conservatism) به دست می‌دهد؛ می‌تواند توجیهی اصولی برای نقش معرفتیِ آنچه جزم‌گرایان نیروی «نمودی» یا «پدیداریِ» تجربهٔ ادراکی می‌نامند ارائه کند. همچنین می‌تواند این ادعای جزم‌گرایانه را تأیید کند که ادراک می‌تواند توجیه بی‌واسطه‌ای برای باورهایی که خودْ ایجادشان می‌کند به دست دهد.

دلیل‌آوری نظری (theoretical reasoning) حیطهٔ دیگری است که در آن، تبیین ما می‌تواند به روشن شدن بعضی از دغدغه‌های مطرح‌شده کمک کند، مخصوصاً مسئلهٔ تبیینِ وجه تمایز میان دلیل‌آوری نظری و فرایندهای علّی محض. مسئلهٔ دیگری که تبیین ما می‌تواند به روشن شدنش کمک کند به این پرسش مربوط است که آیا عواطف می‌توانند معرفتی ارزیابانه دربارهٔ جهان به ما بدهند. اگر تجربهٔ عاطفی را شبیه تجربهٔ ادراکی بدانیم، پاسخ مثبت به این پرسش بسیار پذیرفتنی خواهد بود. موضوع دیگری که ممکن است با دیدگاه قابلیت‌محور ما تأیید شود درون‌گرایی انگیزه‌ای (motivational internalism) است. با کاربست این چارچوب می‌توانیم توضیح دهیم قضاوت‌ها و باورهای اخلاقی ما چگونه می‌توانند از درون انگیزه‌بخش باشند و، در عین حال، موارد عادی‌ای را که گفته می‌شود باعث تضعیف این دیدگاه می‌شوند تبیین کنیم. نکتهٔ آخر اینکه این دیدگاه می‌تواند اهمیت معرفتیِ معیار موسوم به «رویّهٔ اِوانز» (Evans's procedure) را که بعضی از تبیین‌های معرفت به خویش بدان متوسل شده‌اند توضیح دهد.

***

این کتاب به صورت زیر پیش می‌رود. بخش اول کتاب به شرح آنچه «ساختمان قابلیت‌محور دلایل معرفتی» می‌نامم می‌پردازد. فصل ۱ دیدگاهی را دربارهٔ چیستیِ در اختیار داشتن دلیل، مخصوصاً دلایلی از نوع معرفتی، بیان می‌کند. پس از بیان کلیاتی دربارهٔ تصویر بنیادینی از دلایل و هنجارمندی که در این کتاب پیش‌فرض گرفته می‌شود، مواردی را بررسی خواهم کرد که در آنها عامل بی هیچ تقصیری از دلایل هنجاری عینیِ مربوط به اینکه آیا باید یا نباید باوری را داشته باشد یا عملی را انجام دهد خبر ندارد. این موارد به تمایز میان دلایل عینی‌ای که در واقع وجود دارند و دلایلی که ما موجودشان می‌دانیم اشاره می‌کنند. این موضوع ظاهراً نشان می‌دهد دلایلی که اعمال یا گرایش‌ها را توجیه می‌کنند دلایلی‌اند که عامل در اختیارشان دارد؛ یعنی دلایلی که در حیطهٔ آگاهی او قرار دارند. من در اینجا به قیودی خواهم پرداخت که باید برآورده شوند تا این قبیل دلایل بتوانند این نقش را ایفا کنند. در ابتدای کار، انگیزهٔ یک شرط خاص، یعنی «قید تلقی‌گری»، را بیان می‌کنم که برای در اختیار داشتن دلایل لازم دانسته شده است. بعضی از تبیین‌های موجود از قید تلقی‌گری برای در اختیار داشتن دلیل را توضیح می‌دهم و نقد می‌کنم. تبیینی قابلیت‌محور از در اختیار داشتن دلیل ارائه می‌دهم که قید تلقی‌گری از اجزای برجستهٔ آن است و در ادامه بعضی از موضوعات قابل‌توجهی را که در مورد این دیدگاه پیشنهادی مطرح می‌شوند روشن می‌کنم. شرط‌هایی که در این فصل کتاب بیان می‌شوند ارکان این تز را تشکیل می‌دهند که دلایل معرفتی ساختمانی قابلیت‌محور دارند.

از آنجا که دلایلِ در اختیار شخصْ توجیهی گزاره‌ای برای باورهای او فراهم می‌کنند، به تبیینی از نحوهٔ ارتباط توجیه گزاره‌ای و توجیه باوری با یکدیگر نیاز داریم. فصل ۲ چنین تبیینی را به دست می‌دهد. طبق دیدگاه رایج، ابتنای باور شخص به p بر مبانی‌ای که توجیهی گزاره‌ای برای باور به p فراهم می‌کنند برای توجیه باوریِ آن باور کافی است، هرچند بعضی از معرفت‌شناسان تمایل دارند جهت تبیین را برعکس کنند. پیشنهاد من در این فصل این است که این مباحثه را از زاویهٔ جدیدی ملاحظه کنیم و بگوییم بهترین راه برای فهمیدن رابطه میان این دو نوع توجیه این است که توجیه گزاره‌ای را یک نوع ویژگی قابلیتی (معرفتی) بدانیم که شخص می‌تواند واجدش باشد و توجیه باوری هم بروز آن است. نشان می‌دهم بحث متافیزیکی دربارهٔ این مسئله که قضایای مشتمل بر قابلیت را چگونه باید تحلیل کرد با همین بحث معرفت‌شناختی تناظر دارد و من بعضی از نتایج بحث قابلیت‌ها را در مورد این پرسش معرفت‌شناسانه به کار خواهم گرفت. این فصل را با ارائهٔ نکاتی مقدماتی در خصوص ترتیب اولویت میان این دو نوع توجیه خاتمه می‌دهم.

فصل ۳ به مسئلهٔ رابطهٔ ابتناء می‌پردازد. در حال حاضر دو رویکرد مهم به این مسئله مطرح است: نظریه‌های علّی و باورمحورانه. قریب به اتفاق معرفت‌شناسان معتقدند وقتی مفهوم رابطهٔ ابتناء را بیان می‌کنیم، علیت باید در آن نقش داشته باشد. اما تبیین علّی با مشکلی جدی روبه‌روست: زنجیره‌های علّی منحرف (deviant causal chains). من در این فصل نشان می‌دهم از آنجا که برقرار بودن رابطهٔ ابتناء وجه تمایز میان توجیه گزاره‌ای و توجیه باوری است، اگر بتوانیم تصور واضحی از نحوهٔ ارتباط این دو نوع توجیه با یکدیگر داشته باشیم، به درک بهتری از مفهوم رابطهٔ ابتناء خواهیم رسید. چنین استدلال خواهد شد که دیدگاهی که در فصل ۲ از آن دفاع کرده‌ایم امکانات لازم برای حل و فصل مسئلهٔ انحراف علّی را دارد و، در نتیجه، تبیینی پذیرفتنی از مفهوم رابطهٔ ابتناء به دست می‌دهد. سپس این تبیین تعمیم می‌یابد تا شامل مواردی بشود که در آنها باور بر مبانی ناکافی مبتنی است.

بخش ۲ پیامدهای انطباق چارچوب بخش ۱ را بر دلایل ادراکی واکاوی می‌کند. من در این بخش مشخصاً به ارزش معرفتی تجربهٔ ادراکی خواهم پرداخت. هدف بخش ۲ ارائهٔ راه‌حلی برای مسئلهٔ توجیه غیرباوری است که با این پرسش سروکار دارد که انتقال علّی میان تجربه و باور چگونه می‌تواند جنبه‌ای هنجاری پیدا کند؛ یعنی تجربهٔ ادراکی چگونه به توجیه باورهایی دربارهٔ جهان کمک می‌کند. فصل ۴ پیش‌زمینهٔ این بحث را با بررسی تبیین‌های برون‌گرایانه و درون‌گرایانه دربارهٔ توجیه ادراکی فراهم می‌آورد. سرآغاز این فصل تبیین برون‌گرایانهٔ تایلر برج از توجیه ادراکی است که موضوعات مختلفی را مطرح می‌کند، از جمله نوع تازه‌ای از شأن یا جواز (warrant) معرفتی ایجابی به اسم «استحقاق» (entitlement). استدلال خواهم کرد که تلقی برج از استحقاق هیچ کمکی به حل مسئلهٔ توجیه غیرباوری نمی‌کند. به‌علاوه، در این فصل دو نظریهٔ درون‌گرایانهٔ رقیب معرفی می‌شوند: جزم‌گرایی (یا لیبرالیسم) و محافظه‌کاری. از آنجا که انواع گوناگونی از لیبرالیسم یا محافظه‌کاری داریم، چارچوبی را مطرح می‌کنم که تفاوت‌های مورد نظر را مفهوم کند و استدلال می‌کنم، به جای تمرکز بر نوع خاصی از محافظه‌کاری، باید انواع مختلف محافظه‌کاری (لیبرالیسم) را به رسمیت بشناسیم. نتیجه‌ای که می‌گیرم این است که هیچ نظریه‌ای دربارهٔ توجیه لزوماً محافظه‌کارانه/لیبرال محض نیست. اینکه نظریه‌ای دربارهٔ توجیه جزم‌گرایانه/محافظه‌کارانه باشد وابسته به این است که کدام جنبهٔ ارزیابی را برجسته بدانیم. در ادامهٔ فصل بعضی از لوازم این یافته بررسی می‌شوند.

فصل ۵ به بررسی انتقادی تقریر کریسپین رایت از محافظه‌کاری معرفتی می‌پردازد. مشخصاً به تلقی او از استحقاق توجه خواهم کرد. رایت چند استدلال را مطرح کرده تا نشان دهد ما، علاوه بر جوازِ مبتنی بر شواهد، نوعی جواز نامبتنی بر شواهد هم داریم، یعنی «استحقاق» که مبنای دیدگاه خاصی را دربارهٔ ساختمان توجیه ادراکی تشکیل می‌دهد. اما نشان خواهم داد که آن نوع جوازی که از دل تبیین رایت بیرون می‌آید توجیه صدق‌رسانِ (truth-conducive) متعارف نیست، بلکه همان چیزی است که تلقی وظیفه‌گرایانه (deontological) از توجیه نام گرفته است. توجیه وظیفه‌گرایانه خصوصیاتی دارد که باعث می‌شوند گزینهٔ بهتری برای به تصویر کشیدن ساختمان محافظه‌کارانه باشد. می‌توان نشان داد چارچوب وظیفه‌گرایانه می‌تواند تصور بهتری از نظریه‌ای تازه دربارهٔ باور (معقول) موجه ارائه دهد که الهام‌گرفته از دیدگاه محافظه‌کارانهٔ رایت است و، به این ترتیب، نتایج فوق تقویت می‌شوند. با چنین برداشتی، می‌توانیم مناقشه میان جزم‌گرایی و محافظه‌کاری را در واقع در امتداد بحثی قدیمی‌تر ببینیم: اینکه کدام تلقی از توجیه، تلقی صدق‌رسان یا وظیفه‌گرایانه، می‌تواند به بهترین وجه شأن معرفتیِ فعالیت‌های باورساز ما را بازنمایی کند.

پس از نقد محافظه‌کاری در فصل ۵، فصل ۶ به دفاع از جزم‌گرایی اختصاص می‌یابد و این کار از طریق بررسی بعضی از جنبه‌های قابل‌توجه آن در پرتو دیدگاه ساختمان قابلیتی دربارهٔ دلایل معرفتی، که در بخش اول کتاب شرح و بسط یافته است، انجام می‌شود. این نکته را روشن می‌کنم که بعضی از جنبه‌های معروف جزم‌گرایی، مثل ادعای آن دربارهٔ «بی‌واسطگیِ» توجیه ادراکی، طبیعتاً از ساختار قابلیتیِ دلایل ادراکی خارج می‌شوند. بسیاری مواقع، جزم‌گرایان با استفاده از مثال از موضع‌شان دفاع می‌کنند، اما من نشان می‌دهم چارچوب قابلیت‌محور، دفاعی اصولی از تزهای اصلیِ جزم‌گرایان به دست می‌دهد. یکی از این ادعاها این است که تجربه به واسطهٔ خصلت پدیداری‌اش توجیه را فراهم می‌کند که خود بر محتوای بازنمودی تجربه مبتنی است. از این گذشته، جزم‌گرایی می‌گوید تجربهٔ ادراکی باور به محتوای خودش را به واسطهٔ نمایاندن این محتوا با «نیروی نمودی» (presentational force) توجیه می‌کند. من نشان می‌دهم این جنبه‌های تجربهٔ ادراکی را می‌توان به نحو کافی و وافی در چارچوب قابلیت‌محور تبیین کرد. سپس با توجه به پایبندی جزم‌گرایی به درون‌گرایی دربارهٔ توجیه، چند تلاش تازه را در رد این نوع از درون‌گرایی از طریق تمایز نهادن میان عقلانیت و توجیه و محدود کردن شهودهای درون‌گرایانه به حیطهٔ عقلانیت بررسی می‌کنم. نشان می‌دهم تبیین قابلیت‌محور ما از ساختار دلایل ادراکی می‌تواند چنین تلاش‌هایی را بی‌اثر کند. در پایان، به اشکالی مهم که براساس پدیدهٔ نفوذشناختی در مورد جزم‌گرایی مطرح می‌شود پاسخ می‌دهم.

بخش ۳ به بررسی سایر کاربست‌های چارچوب قابلیت‌محور می‌پردازد. در این فصل دربارهٔ موضوعاتی از جمله ساختار نقض، معرفت به خویش، دلیل‌آوری، عواطف و درون‌گرایی انگیزه‌ای، بحث می‌شود. در فصل ۷، به مسئلهٔ انواع ناقض‌ها (defeaters) و

سازوکار نقض‌کنندگی آنها می‌پردازم. بحث دربارهٔ نقض معرفتی را در چند جهت می‌توان پیش برد. یکی از مجموعه‌موضوعاتْ ناظر به انواع اموری است که گفته می‌شود قدرت نقض‌کنندگی دارند، به علاوهٔ چیزهایی که این امور نقض‌شان می‌کنند. برای مثال، معمولاً در اینجا میان ناقض‌های گزاره‌ای و ناقض‌هایی از سنخ حالت ذهنی تفکیک می‌شود. دومین مجموعه‌موضوعات دربارهٔ انواع ناقض‌ها و سازوکاری است که از طریقش نقش تضعیف‌کنندگی‌شان را ایفا می‌کنند. البته ریزه‌کاری‌های زیادی در مورد هر دو مجموعه از مسائل وجود دارند. چیزی که در این فصل مشخصاً در پی فهمیدنش هستم این است که آیا پدیدهٔ نقض مرتبه‌بالاتر را می‌توان در دل تبیینی کلی از نقض معرفتی جای داد یا نه. در این فصل استدلال می‌کنم بهترین شیوهٔ پرداختن به این موضوعات این است که آنها را در چارچوب قابلیت‌محورِ دلایل معرفتی و در اختیار داشتن دلیل بررسی کنیم.

در فصل ۸ به ماهیت دلیل‌آوری نظری یا استنتاج می‌پردازم؛ یعنی فرایند بازنگری باورهای خویش به خاطر یک دلیل. اما استنتاج چیزی بیش از صِرف علیت است. مسئلهٔ موسوم به «استنتاج» عبارت از این پرسش است که دقیقاً وجه تمایز میان دلیل‌آوری نظری و فرایندهای علّی محض چیست؛ یعنی این مسئله که یک فرایند استنتاج عبارت از چیست. پال بوگوسیان وجه تمایز استنتاج را، به تعبیر خودش، در الزام به «شرطِ در نظر گرفتن» (taking condition) می‌داند. به نظر او، هر تبیین بایسته و شایسته‌ای از استنتاج باید زمینهٔ ملحوظ داشتن و تبیین «شرطِ در نظر گرفتن» را داشته باشد. در این فصل ابتدا علیه تبیین جان بروم از دلیل‌آوری براساس تبعیت از قاعده استدلال می‌کنم و، سپس با اتکا به تبیین قابلیت‌محور از ساختار دلایل معرفتی، برای شیوه‌ای از تبیین «شرطِ در نظر گرفتن» استدلال می‌کنم که از اشکالات وارده مصون است.

در فصل ۹ به ارزش معرفتی عواطف می‌پردازم. عواطف، همانند ادراکات، معمولاً حالات ذهنی انفعالی‌ای قلمداد می‌شوند که هم جنبهٔ پدیداری دارند و هم جنبهٔ التفاتی. امروزه عموماً باور بر این است که عواطف نقش معرفتی مهمی در حیات شناختی ما بازی می‌کنند. فلاسفه، برای اینکه ارزش معرفتی عواطف را بیان کنند، گاهی تجربهٔ عاطفی را به تجربهٔ ادراکی تشبیه می‌کنند و مدعی می‌شوند عواطف می‌توانند معرفتی ارزیابانه دربارهٔ جهان به ما بدهند. اما اشکالاتی جدی به این ادعا وارد شده و بعضی از نظریه‌پردازان را به این دیدگاه سوق داده است که عواطف، برخلاف ادراکات، نمی‌توانند دلیل باشند. من در این فصل استدلال می‌کنم منشأ بسیاری از این اشکالات این است که به بعضی از خصوصیات دلایل توجه نشده است، مخصوصاً تمایز میان دلایلی که هستند و دلایلی که شخص در اختیارشان دارد. من پس از نقد بعضی از تلاش‌ها برای نشان دادن اینکه عواطف می‌توانند دلیل باشند، نشان می‌دهم پذیرش تبیین قابلیت‌محور از در اختیار داشتن دلیل به چه ترتیبی می‌تواند به دفع اشکالات وارده علیه ارزش شاهدمحورانهٔ عواطف کمک کند.

در فصل ۱۰، دفاع متفاوتی از درون‌گرایی انگیزه‌ای یا حکمی ارائه می‌کنم. برخلاف نظریهٔ هیومی دربارهٔ انگیزه، در نظر بسیاری از افراد وقتی پای انگیزهٔ اخلاقی به میان می‌آید، افکار مربوط به اخلاق تأثیری مستقیم بر انگیزه‌های ما می‌گذارند. این ملاحظات به شکافی درون‌گرایانه/برون‌گرایانه میان فلاسفه در خصوص ماهیت پیوند میان انگیزه و حکم اخلاقی انجامیده‌اند. این دیدگاه که به درون‌گرایی «انگیزه‌ای» یا «حکمی» معروف است می‌گوید احکام یا باورهای اخلاقی ذاتاً انگیزه‌بخش‌اند. اما برون‌گرایان خاطرنشان می‌کنند که درون‌گراییِ انگیزه‌ای مثال نقض‌های واضحی دارد، یعنی مواردی که در آنها انگیزه بی‌نتیجه می‌ماند، مثلاً در عامل‌های دچار افسردگی، ضعف اراده، سردرگمی و غیره. درون‌گرایان، در پاسخ به این اشکال، سعی کرده‌اند ادعای خود را تعدیل کنند، خواه با محدود کردن این تز به عامل‌هایی که دچار نقیصه‌های روانی نیستند و خواه اساساً با انکار امکان چنین مواردی. من در این فصل از تقریر نامحدود درون‌گرایی انگیزه‌ای در مقابل اشکالات فوق دفاع می‌کنم. چنین استدلال خواهم کرد که تقریرهای رایجِ درون‌گرایی انگیزه‌ای به این دلیل دچار چنین اشکالاتی می‌شوند که پیوند میان انگیزه و احکام اخلاقی را دارای ساختاری خطی می‌دانند. در مقابل، نشان می‌دهم بهترین تلقی از این پیوند همان است که از دل ساختار قابلیت‌محورِ دلایل انگیزه‌ای (در اختیار) به دست می‌آید و، با چنین تلقی‌ای، به‌راحتی می‌توان مثال‌نقض‌های برون‌گرایانه را به این صورت در نظر گرفت که طبیعتاً از نحوه‌های رفتار معمول قابلیت‌ها عدول می‌کنند.

در فصل ۱۱ راهبردی متفاوت برای تبیین آنچه به «رویّهٔ اِوانز» معروف شده است ارائه می‌کنم؛ این رویه پاسخی است به این پرسش که چگونه به افکار خودمان معرفت می‌یابیم. همهٔ نظریه‌های مربوط به معرفت به خویشتن به دنبال تبیین یا رفع غرابت از خصوصیاتی همچون امتیاز معرفتی و مرجعیت اول‌شخص‌اند که معمولاً به چنین معرفتی نسبت داده می‌شود. من در این فصل بر ادعای خاصی، یعنی «تز شفافیت» که در بعضی از تبیین‌های معرفت به خویشتن بدان استناد شده است، متمرکز می‌شوم. چنین ادعا شده است که رویّهٔ حاصل از این تز محور خوداِسناددهندگی‌های (self-attribution) ماست. اما در بسیاری از موارد، نظریه‌هایی که به چنین رویه‌ای استناد می‌کنند به نداشتن هیچ توجیهی برای اعتبار معرفتی‌شان متهم می‌شوند. در این فصل، با اتکا به فصول گذشته، تفسیر تازه‌ای از رویهٔ شفافیت به دست می‌دهم که اعتبار معرفتی‌اش را هم در آستین دارد. استدلال خواهم کرد که چارچوب قابلیت‌محور می‌تواند مفهومی معرفتی به رویهٔ شفافیت بدهد. ■